

همدلان ناهم‌زبان (درباره وحدت)

دکتر داود معماری^۱

طرح مسئله

وحدت اجتماعی و یکپارچگی آحاد جامعه از آرمان‌های دیرینه همه مصلحان و مکاتب بشری بوده اما تحقق آن، مستلزم پیمودن راهی دور و دراز و پر فراز و نشیب است. جوامعی به سلامت آن راه را پیموده و به جلالت در منزلگاه وحدت نشست‌اند و جوامعی نیز در کوران حوادث از شاهراه اتحاد به کوره راه‌های تفرقه و تشتت خزیده‌اند.

وحدت اگر چه شجره مبارکی است که میوه‌هایی بس شیرین و باطراوت به بار می‌آورد که از آن کام هر تلخ‌کامی شیرین می‌شود، اما سخن در این مقال آثار و ثمرات میمون و خجسته آن نیست که بر هر صاحب‌معرفتی روشن است؛ بلکه آن‌چه جای کنکاش و اندیشه دارد این است که چرا بزرگانی بسیار و مکاتبی بی‌شمار در تحقق وحدت عملی در میان آحاد جامعه خود این چنین ناموفق بوده‌اند؟ چرا رنگ، نژاد، زبان و ملیت مردمان، اتحاد را برای آنان به ارمغان نیاورده است؟ چرا اشتراک در طبقات اجتماعی باعث همدلی و یکپارچگی آنان نمی‌شود؟ آنان کدام راه را اشتباه پیموده‌اند و کدام اصل را به عنوان محور اتحاد، به خطا برگزیده‌اند؟

به راستی بنیان اتحاد مؤمنان در جوامع دینی بر چه اساس و محوری نهاده شده است که پیامبران و اولیاء(ع) این چنین در این وادی خطیر کامیاب و موفق جلوه کرده‌اند؟ و در نهایت این که، امام خمینی که خود سالکی در طریق همان بزرگان بود، چگونه و با کدام اکسیر، تفرق و جدایی امتی را به اتحاد و همدلی، و ناهماهنگی و تشتت آنان را به یکپارچگی و یکدلی مبدل ساخت؟

واکاوی این پرسش‌ها و تتبع مشفقانه در آن‌ها، برای امروز ما چاره‌ساز و برای آینده فرزندانمان کارساز خواهد بود.

۱- مفهوم وحدت

۱- استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین (دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی)؛ memari@ikiu.ac.ir

وحدت (unity)، یکی بودن و اشتراک گروهی، در رسیدن به مقصدی خاص معنا شده است (معین، فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۴۹۸۸).

اتحاد سیاسی، اجتماعی، نظامی، اقتصادی و... میان گروه‌ها یا دولت‌ها، از مصادیق مختلف وحدت می‌باشد که اغلب به دلیل واقعی نبودن محور آن، شکننده و ناپایدار است.

۲- اکسیر محبت و همدلی؛ شاه‌کلید اتحاد و یکپارچگی

مولانا در مثنوی معنوی، داستانی تمثیل‌وار دارد که به قول خود او، «نقد حال ماست آن»؛ داستانی که آدمیان را غالباً، همدلانی ناهم‌زبان می‌داند که تفرقه، جدایی و درگیری آنان بیش از هر چیز، ناشی از ناهم‌زبانی و عدم درک یکدیگر است. در واقع تصور و خواسته همه آنان یکی است، ولی هر یک، تصویری متفاوت از دیگری، در ذهن خویش، از آن آرزو ترسیم کرده‌اند.

چار کس را داد مردی، یک درم	آن یکی گفت این به انگوری دهم
آن یکی دیگر عرب بد گفت: لا	من عنب خواهم نه انگور ای دغا
آن یکی ترکی بد و گفت: این بتم	من نمی‌خواهم عنب، خواهم اژم
آن یکی رومی بگفت: این قیل را	ترک کن، خواهیم استافیل را

و همین تصویرهای متفاوت از حقیقتی واحد، آنان را رو در روی یکدیگر قرار داده بود.

در تنازع آن نفر جنگی شدند	که ز سر نام‌ها غافل بدند
مشت بر هم می‌زدند از ابلهی	پر بدند از جهل وز دانش تهی

مولانا آرزو می‌کند، کاش حکیم و فرزانه‌ای صد زبان که حرف دل همه آنان را درک می‌کرد از آن جا می‌گذشت و با اکسیر همدلی، ایشان را از بی‌راه‌های تفرقه و تششت به صراط مستقیم وحدت و اتحاد رهنمون می‌گشت:

صاحب سری عزیزی صد زبان	گر بدی آن جا، بدادی صلح‌شان
پس بگفتی او که من زین یک درم	آرزوی جمله‌تان را می‌دهم
یک درم‌تان می‌شود چار المراد	چار دشمن می‌شود یک زاتحاد

(مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۳۲۸).

این آرزو نه فقط آرزوی مولانا، که آرمانی به وسعت جغرافیای زمین و بلندای زمان است.

اگر ما همدلی را اکسیر تبدیل‌کننده تفرقه و تششت به وحدت و اتحاد و شاه‌کلید گنجینه یکپارچگی و اتفاق مردمان به تعبیر مولانا ناهم‌زبان بدانیم، بدون تردید حکیمان صد زبانی که، از ضمیر و جان این ناهم‌زبانان، آگاه و بر وحدت و اتحاد آنان حریص و مشتاقند، کسانی جز اولیای حق (ع) نخواهند بود؛ سلیمانانی که هر یک در هر زمان، با هر مرغی به زبان خویش سخن می‌گویند و در مقام خلیفه‌اللهی سایه لطف و رحمت حق را بر همه می‌گسترند.

۳- وحدت حقیقی؛ دین‌باوری و دین‌داری

وحدت غالباً در نظام‌های سیاسی و اجتماعی جهان، بیشتر وحدتی قراردادی و بر اساس جلب منافع مشترک اقتصادی و... و یا دفع ضرر و مقابله با دشمن مشترک نظامی و... بوده است. پر واضح است که وحدتی این چنین، امری دائمی و مستمر نیست و هیچ‌گونه ضمانت و تضمینی برای بقای آن وجود ندارد؛ زیرا با ضعف یا از میان رفتن فصل مشترک آن‌ها، این وحدت، خود به جدایی، و هم‌مسلمانان و دوستان دیروز به رقیبان و دشمنان امروز بدل خواهند گشت.

علامه اقبال لاهوری که از منادیان وحدت جهان اسلام در دوران معاصر و از ره‌پویان طریق مصلحانی چون سیدجمال الدین اسدآبادی است، با وقوف کامل به این حقیقت، گرایش‌های افراطی برخی از اندیشمندان و ملت‌های مسلمان به ملی‌گرایی و ناسیونالیسم را نه تنها مایه وحدت و نجات آن‌ها نمی‌داند که آن را از مهم‌ترین عوامل ضعف، انحطاط و تشتت مسلمین می‌شمارد و اتحاد واقعی را جز در سایه ارزش‌های دینی و الهی میسر و ممکن تلقی نمی‌کند.

در نگر، آن حلقه وحدت شکست	آل ابراهیم بی‌ذوق السست
صحبتش پاشیده، جامش ریز ریز	آن که بود از باده ابلیس مست
مرد حر افتاده در بند جهات	با وطن پیوست و از یزدان گسست

(اقبال لاهوری، کلیات شعر، ص ۳۲۱).

اما وحدتی که بر مبنای عقیده توحیدی، بندگی خداوند، ایمان به او و عشق به بندگانش استوار شده باشد، از حقیقت، بقا و استواری شایسته و مطلوب برخوردار خواهد بود.

به تعبیر ملک‌الشعراى بهار که او نیز عمری را در عصر استبداد، صرف پیروزی مشروطیت و وحدت ملت کرد:

خوش بود از ملت اسلام نیز	دست بشویند ز کین و ستیز
زان که فزون است بداندیش ما	دشمن ملک و عدوی کیش ما
چاره ما نیست به جز اتحاد	این ره رشد است فنم الرشاد
چاره ما یاری دین است و بس	خاتم الخیر همین است و بس

(ملک الشعراء، دیوان شعر، ص ۴۵۲).

۳-۱- خدا محوری و وحدت گرایی

در معارف دینی، به ویژه ادیان الهی و ابراهیمی، شاید هیچ اصلی به اندازه توحید، خداگرایی و حب و دوستی معبود و معشوق ازلی، محور وحدت و همدلی میان پیروان ادیان و مذاهب قرار نگرفته باشد.

گاه وحدت، ثمره عبودیت الهی شمرده شده است:

«ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون» (انبیاء: ۹۲).

و گاه طریق الهی، مسیر وحدت و دست‌آویز اتحاد قلمداد شده است:

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» (آل عمران: ۶۳).

گاهی خداوند را در کنار گروهی اندک ولی مؤمن و متحد به تصویر کشیده است:

«کم من فئه قليلة غلبت فئه كثيرة باذن الله» (بقره: ۲۴۹).

علی(ع) دست قدرت خداوندی را یاور موحدان همدل و متحد می‌داند:

«وان یدالله مع الجماعة وایاکم والفرقه» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۱۷۱).

و آنان را برادران دینی یکدیگر می‌خواند:

«جز این نیست که همگی شما بر اساس دین خدا برادرید...» (همان، ص ۱۵۳)

والبتّه، اتحاد و همدلی این امت را از نشانه‌های لطف و محبت او به ایشان تلقی می‌کند:

«فان الله سبحانه قد امتن علی جماعة هذه الامة فيما عقد بينهم من حبل هذه الالفه التي يتقلون فی

ظلمها یا وون الی کنفها بنعمه لایعرف احد من المخلوقین لها قیمه لانها ارجح من کل ثمن.... بی گمان

خداوند سبحان بر جماعت متحد این امت، با این رشته همبستگی که پیوندشان داد تا در سایه‌اش آرام

گیرند و بدو پناه آرند، منت نهاد که هیچ آفریده‌ای بهایش را در نمی‌یابد، که از هر بهایی پُربهاتر

است...» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۲۸۳).

امیر مومنان (ع) عزت و عظمت مسلمانان را اگر چه به ظاهر اندک و قلیل باشند، مرهون اتحاد و همدلی

ایشان با محوریت دیانت و اسلام می‌داند:

«و ان کانوا قلیلا فهم کثیرون بالاسلام، عزیزون بالاجتماع» (همان، ص ۱۹۱).

فیض کاشانی نیز مؤمنانی این چنین همدل و یک‌رنگ را این گونه مورد ستایش قرار می‌دهد:

یاد یاران که کنند از دل و جان یاری هم باز سرکرده، روند از پی غم‌خواری هم

غم زدایند زدل‌ها هم از خوش‌خویی بهره‌گیرند ز دانش به مدد کاری هم

کم کنند از خود و افزونی یاران طلبند رنج، راحت‌شمرند از پی دل‌داری هم

از ره لطف و محبت، همه هم را دلجوی وز سر مهر و وفا در صدد یاری هم

نور بخشند به هم چون که به صحبت آیند روز، خورشید هم و شمع شب تاری هم

سرشان زآتش سودای محبت پرشور پای، پر آبله در راه طلب‌کاری هم

(فیض کاشانی، دیوان شعر، ص ۲۶۱).

آری چیزی جز کیمیای دیانت، معنویت و عشق الهی نمی‌تواند دل‌های رمیده از هم را نزدیک و به یکدیگر

مشفق و مهربان سازد.

آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد

همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد، دست کوزه‌گر

(مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۳۲۹).

بی‌سبب نیست که امیر مومنان(ع) مردمانی را که صفوفشان متفرق و دل‌هایشان متشتت و پراکنده بود،

این چنین خطاب قرار می‌دهد:

«آیا دین ندارید تا محور اتحادتان شود؟...» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۶۴).

و نیز:

«تنها چیزی که این گونه شما را پراکنده است، پستی و زشتی درون‌تان است، از این رو به دیدار همدیگر نمی‌شتابید، در حق یکدیگر نیک‌اندیش نیستید و فداکاری و عشق بر روابط شما حاکم نیست.» (همان، ص ۱۵۳)

و در مقامی دیگر نیز تمسک حقیقی به قرآن را، اتحاد بر حول محور آن تلقی می‌کند:
 «احیای قرآن چیزی جز اتحاد بر محور آن نیست؛ چنان که میراندن قرآن نیز همانا جدایی از هدایت‌های اوست...» (همان، ص ۱۷۱).
 اتحاد مسلمین بر محوریت اسلام و دیانت آن‌چنان در اندیشه علوی (ع) پُر رنگ است، که برای حفظ آن، حتی از حق مسلم خویش نیز می‌گذرد:
 «من ابتدا دست از بیعت پس کشیدم تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مرتد شدند و مردم را به محو دین محمد (ص) دعوت می‌کنند، ترسیدم اگر در این لحظات حساس، مسلمانان را یاری نکنم، خرابی یا شکافی در اساس اسلام خواهم دید که مصیبت آن بر من از دست رفتن چند روزه خلافت بسی بیشتر است.» (همان، ص ۴۲۷).
 و به تعبیر استاد شهید مطهری:

«مسلمین قوت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می‌دادند مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمه خود بودند؛ موفقیت‌های محیرالعقول خود را در سال‌های بعد نیز از برکت همین وحدت کلمه کسب کردند. علی القاعده علی (ع) به خاطر همین مصلحت سکوت و مدارا کرد.» (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۹۲)

گویی اقبال لاهوری در این ابیات، این فداکاری عظیم علی (ع) را مد نظر داشته است:

فرد را ربط جماعت، رحمت است	جوهر او را کمال از ملت است
تا توانی با جماعت یار باش	رونق هنگامه احرار باش
حرز جان کن گفته خیر البشر	هست شیطان از جماعت دورتر

(اقبال لاهوری، دیوان شعر، ص ۵۸).

قرآن کریم هشدار می‌دهد منافقین از روی کینه و دشمنی با مؤمنین، همیشه درصدد ایجاد تفرقه میان صفوف آنها هستند:

«... و تفریقا بین المومنین...» (توبه: ۱۰۷).

علی (ع) نیز مسلمین را از نیرنگ‌های شیطان و شیطان‌صفتان در ایجاد دشمنی و کدورت در دل‌های مؤمنین و جدایی آنها از یکدیگر بر حذر می‌دارد:

«الشیطان... يعطیکم بالجماعة الفرقة و بالفرقة الفتنه» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۱۶۳).

قرآن کریم حتی پیروان ادیان دیگر را نیز بر اساس و محوریت توحید و حب الهی به وحدت و همدلی فرا می‌خواند:

«قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبدوا الا الله...» (آل عمران: ۶۴).

در قرآن ایمان قلبی و تقوای عملی نیز که از ثمرات اعتقاد به توحید و عبودیت و حب الهی است، محور و اساس وحدت و همدلی به شمار آمده‌اند:

«انما المومنون اخوة» (حجرات: ۱۰)

و نیز:

«تعاونوا علی البر و التقوی» (مائده: ۲)

۳-۲- اهل بیت (ع): محور اتحاد

در تاریخ اسلام عشق و محبت به پیامبر اکرم (ص) و ارادت به اهل بیت (ع) در کنار اعتقاد به توحید و عبودیت الهی از مهم‌ترین محورهای وحدت و همدلی مسلمین تلقی شده است.

علی (ع) به این حقیقت اشاره‌ای ظریف و دقیق دارد:

«... پس خداوند به وسیله آن حضرت (ص) شکاف‌های ناشی از اختلاف را پر کرد و میان خویشاوندان همبستگی و الفت به وجود آورد، آن هم در پی شعله‌های عداوتی که در سینه‌ها افروخته شده بود و کینه‌های نهفته‌ای که هر آن در دل‌ها جرقه‌ای می‌زد.» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۳۳۳).

مولانا، اصولاً محور اصلی اتحاد و همدلی مردمان را در هر زمان، ولی خدا و خلیفه او در میان آنان می‌داند:

گفت خود خالی نبودست امتی	از خلیفه حق و صاحب همتی
مشفقان گردند همچون والده	مسلمون را گفت نفس واحد
نفس واحد از رسول حق شدند	ور نه هر یک دشمنی مطلق بدند
دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت	یک زدبگر بجان خون آشام داشت
کین‌های کهنه‌شان از مصطفی	محو شد در نور اسلام و صفا

(مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۳۳۰).

البته گرد آمدن مردمان حول شمع وجود پیامبر (ص) نیز چیزی جز آثار لطف و کرامت او نسبت به ایشان نبود.

«فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك» (آل عمران: ۱۵۹).

به تعبیر مولانا:

گر می عاریتی ندهد اثر	گر می خاصیتی دارد هنر
-----------------------	-----------------------

(مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۳۳۰).

قرآن کریم در آیات زیادی پیامبر (ص) و معصومین (ع) را اساس و محور همدلی آنان معرفی کرده است؛ آیاتی مانند:

«محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم...» (فتح: ۲۹)

و نیز:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا، رسول خدا(ص) و رهبرانی را که از شما ایند فرمان برید و هرگاه که به کشمکش و اختلاف گرفتار آمدید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید(نساء: ۵۹). علی(ع) ارجاع به خدا را تمسک به کتاب محکم او و ارجاع به پیامبرش(ص) را اعتصام به سنت او که وحدت بخش است، نه پراکنده‌ساز تفسیر می‌کند» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۴۰۵).

علاوه بر قرآن کریم، روایات متعدد و معتبر زیادی بر محوریت اهل بیت(ع) در وحدت حقیقی مسلمین تأکید می‌کند؛ روایاتی مانند:

«انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته...» (نیشابوری، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۳۲).

و:

«مثل اهل بیته کسفینه نوح من رکبها نجی و من رغب عنها غرق...» (نیشابوری، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۱۵۱).

امیر مومنان(ع)، اهل بیت عصمت را اساس و پایه‌های استوار اسلام و دستگیره وحدت و نجات مسلمین می‌شمارد:

«هم دعائم الاسلام و ولائح الاعتصام» (دشتی، نهج البلاغه، ص ۳۳۹).

و نیز خود و امام هر عصری را محور جامعه اسلامی معرفی می‌کند:

«...من (امام) به منزله قطب آسیابم، چرخ‌های جامعه اسلامی همواره باید بر محور من بچرخند...» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۱۶۱).

علی(ع) امام و رهبر مسلمین را از هر کس دیگر حریص تر به ایجاد وحدت و همدلی و مشفق تر در حفظ آن می‌داند تا آن جا که آن را در ردیف عبادات بزرگ بر می‌شمارد:

«...هیچ کس از من بر اتحاد و همبستگی امت محمد(ص) حریص تر نیست که بدان ثواب می‌جویم و فرجام نیک می‌طلبیم...» (همان، ص ۴۴۱)

۴- امام خمینی؛ کلمه توحید و توحید کلمه

امام خمینی که خود میراث‌دار اولیای الهی و مصلحان مشفق اجتماعی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود از جنس همان حکیمان صد زبانی است که با نفوذ معنوی در دل و جان مردمان و درک حقیقی از آرزوها و آرمان‌های آنها، وحدتی فراگیر و پایدار را بر مبنای توحید، عبودیت و حب الهی و محوریت اولیای حق بنا نهاد و ناهم‌زبانانی بسیار را همدلانه و مؤمنانه در کنار هم نشاناد.

او وحدت را عین رحمت حق می‌دانست:

باید کوشش کنید، باید کوشش کنیم که این رحمت ادامه پیدا کند و کوشش این است که اولاً الهی بشویم، در راه خدا خدمت کنیم، خودمان را فرمانبر از خدا بدانیم و خودمان را از او و به سوی او بدانیم، و به دنبال همین معنا آن وقت آن مسئله دوم که وحدت و انسجام است حاصل می‌شود؛ برای این که تفرقه از شیطان است و وحدت کلمه از رحمان(صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۹۵).

و با تأسی به قرآن کریم دست‌آویز اتحاد و وحدت را چیزی جز عبودیت و بندگی خداوند تلقی نمی‌کرد:

«کلید پیروزی دست خود ملت است، ملت باید بفهمد که آن چیزی که او را پیروز کرد همین بود که همه با هم بودند و اعتصام بجبل الله بود.» (همان، ج ۹، ص ۱۸۷).
از کتاب خدا تفسیر و فهمی توحیدی و وحدت گرایانه داشت:
«باید این رمز پیروزی را که وحدت کلمه و اتکای به قرآن مجید است، حفظ کنیم...» (همان، ج ۱۶، ص ۴۰۶)

اسلام را شریعتی همه جانبه و برای همه معرفی می‌کرد:
«ما اگر این وحدت کلمه و این خاصیت که عبارت از اسلامیت است که در آن همه چیز هست، اگر این را ما حفظش بکنیم تا آخر با پیروزی هستیم.» (همان، ج ۶، ص ۴۹۷).

و نیز:
اگر مسلمین آن عزت و عظمتی را که در صدر اسلام داشتند، بازایند و به اسلام و وحدت کلمه روی آورند، آن اتفاق بر محور اسلام بود... (همان، ج ۹، ص ۲۷۴).
پیروان ادیان دیگر را نیز مؤمنانه به همدلی و همگرایی برای تحقق آرمان‌های فرستادگان خداوند دعوت می‌کرد:

روحانیون مسیح، روحانیون مسلم، روحانیون یهود و در مرحله اول واقع‌اند برای تحقق دادن به آرمان انبیاء که همان وحی الهی است (همان، ج ۱۱، ص ۴۰۶).
فراتر از ادیان الهی، همه ملت‌ها را به یکدلی و یکرنگی می‌خواند:
امت‌ها خودشان باید امت واحد باشند، مجتمع باشند، خودشان را از هم جدا ندانند، مرزها را اسباب جدایی قلب‌ها ندانند. (همان، ج ۶، ص ۵۰۲-۵۰۳).

اختلاف نظرها و تفاوت دیدگاه‌ها را مانعی برای همدلی و یکرنگی نمی‌دید:
«عقاید مختلف، اسباب اختلافات خارجی چرا بشود؟» (همان، ج ۲۰، ص ۱۲۱).
آزادی ملت از استبداد داخلی و استعمار خارجی را در گرو اتحاد و همدلی آنها می‌دانست:
«طلاب علوم دینی و دانشجویان [باید]... بر اساس به دست آمدن استقلال و آزادی و خلع ید غاصبان از حقوق ملت در تمام ابعادش، به سایر طبقات ملت بیوندند.» (همان، ج ۳، ص ۴۸۶).
به تعبیر ابن یمین فریومدی:

دو دوست با هم اگر دل‌اند در همه کار هزار طعنه دشمن به نیم جو نخرند
(ابن یمین، دیوان شعر، ص ۵۳).
امام برای نجات جهان اسلام، رهایی آنان از انحطاط و تجدید شکوه و عظمت فرهنگ و تمدن اسلامی، نسخه‌ای شفابخش‌تر از اتحاد و همدلی نمی‌شناخت:

روز قدس، روز اسلام است و روزی است که باید ما تمام قوای خودمان را مجهز کنیم و مسلمین از آن انزوایی که آنها را کشانده بودند، خارج شوند... (صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۷۷).
به تعبیر گویا و شیرین صائب تبریزی:

یاد ایامی که با هم آشنا بودیم ما هم خیال و هم صغیر و هم نوا بودیم ما

معنی یک بیت بودیم از طریق اتحاد
چون دو مصرع گرچه در ظاهر جدا بودیم ما
بود دائم چون زبان خامه حرف ما یکی
گرچه پیش چشم صورت‌بین، دو تا بودیم ما
چون دو برگ سبز کز یک دانه سر بیرون کند
یک‌دل و یک‌روی در نشو نما بودیم ما
دوری منزل حجاب اتحاد ما نبود
داشتیم از هم خبر در هر کجا بودیم ما

(صائب تبریزی، دیوان شعر، ص ۱۲۳)

حضرت امام (ره) ایجاد و تقویت حکومت و جامعه آرمانی اسلامی را از قوی‌ترین انگیزه‌های وحدت و هماهنگی مسلمانان تلقی می‌کرد:

«بی‌تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نسل‌های آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن، انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد... و در مقابل این انگیزه که رمز پیروزی و بقای آن است، فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف است» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۴).

و البته در حکومت و جامعه اسلامی چیزی را به اندازه عدالت اجتماعی و انصاف مسئولان در تقسیم عادلانه قدرت، ثروت و فرصت‌ها میان آحاد مردم، در همدلی و یکپارچگی آنها مؤثر نمی‌دانست: «برای ایجاد وحدت اسلامی بایستی عدالت اسلامی به عنوان زمینه اصلی وحدت گسترش یابد.» (همان، ج ۱۷، ص ۹۸).

امام، نخبگان و فرزندان جامعه را در ایجاد وحدت و همدلی و استمرار و حفظ آن بسیار مؤثر می‌دانست: علماء و روشنفکران کشورهای اسلامی وظیفه دارند در ایجاد وحدت اسلامی کوشش کنند... (همان، ج ۱۸، ص ۳۴۲).

و نیز:

«می‌دانیم که این دو مرکز [حوزه و دانشگاه] در حقیقت دو شاخه‌اند از یک شجره طیبه و دو بازو از یک مقام... که اگر به صلاح گریند و تعهد روحانی خود را حفظ کنند و دست در دست هم در صف واحد و در خدمت به حق و خلق قیام کنند، ملت را به کمال خود در دو بُعد معنوی و مادی می‌رسانند...» (همان، ج ۱۹، ص ۱۵۱).

والبتّه مهم‌تر از همه این‌ها در بینش او، حب الهی، عشق به بندگان او، اخوت و صفای باطنی آحاد مردم، در همدلی و یکرنگی آنان برای رسیدن به آرمان‌های والا و متعالی، اصلی خطیر، همیشگی و استثناناپذیر تلقی می‌شد:

«یکی از مقاصد بزرگ شرایع و انبیای عظام ... توحید کلمه و توحید عقیده است...، و این... انجام نگیرد مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد همم و الفت و اخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری، و افراد جامعه به طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل یک شخص دهند و جمعیت به منزله یک شخص باشد و افراد به منزله اعضاء و اجزای آن باشد و تمام کوشش‌ها و سعی‌ها حول یک

مقصد بزرگ الهی و یک مهم عظیم عقلی که صلاح جمعیت و فرد است، چرخ زند و اگر چنین مودت و اخوتی در بین یک نوع یا یک طایفه پیدا شد، غلبه کنند بر تمام طوایف و مللی که بر این طریقه نباشند... مسلمین مأمورند به دوستی و مواصلت و نیکویی به یکدیگر و مودت و اخوت، و معلوم است آن چه موجب ازدیاد این معانی شود، محبوب و مرغوب است و آن چه این عقد مواصلت و اخوت را بگسلد و تفرقه در بین جمعیت اندازد، مبعوض صاحب شرع و مخالف مقاصد بزرگ اوست.» (امام خمینی، چهل حدیث، ص ۳۰۹-۳۱۰).

آری:

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند ز جوش فکر، می ارغوان یکدگرند
 نمی‌زنند به سنگ شکست، گوهر هم پی رواج متاع دکان یکدگرند

(صائب تبریزی، دیوان شعر، ص ۴۹۰).

Archive of SID

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی (۱۳۸۶) قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (ع).
۳. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۹) دیوان شعر، تهران: کتابخانه سنایی.
۴. بهار، محمدتقی (۱۳۷۲)، دیوان شعر، به کوشش مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
۵. تبریزی، صائب (۱۳۷۳) دیوان شعر، تهران: نشر دانشگاهی، چاپ اول.
۶. خمینی (امام)، روح الله (۱۳۸۲) چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. خمینی (امام)، روح الله (۱۳۷۳) وصیت نامه الهی سیاسی، تهران: سازمان تبلیقات اسلامی، چاپ سوم.
۸. دشتی، محمد (۱۳۷۴) معارف نهج البلاغه، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، چاپ اول.
۹. صحیفه امام (مجموعه ۲۲ جلدی بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، (۱۳۸۵)، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. فریومدی، ابن یمین (۱۳۵۴) دیوان شعر، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۱. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۳۵۴) دیوان شعر، قم: دارالهجره، چاپ اول.
۱۲. معین، محمد (۱۳۶۲) فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر.
۱۳. مطلبی، ابوالحسن (۱۳۷۹) آشنایی با نهج البلاغه، قم: انتشارات شهریار، چاپ اول.
۱۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸) سیری در نهج البلاغه، تهران: انتشارات صدرا، چاپ نوزدهم.
۱۵. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۱) مثنوی معنوی، تهران: انتشارات بهزاد، چاپ سوم.
۱۶. نیشابوری، حاکم (۱۴۰۲) المستدرک، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۷. نیشابوری، مسلم بن حجاج (۱۳۷۴)، الجامع الصحیح، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبی، چاپ اول.